

فرهنگ دینی و اندیشه سیاسی / ۵

پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت

(از رنسانس و آغاز انقلاب علمی تا فردریک شلایرماخر)



هدف مجموعه «فرهنگ دینی و اندیشه سیاسی» معرفی و ارائه آرا و تفکرات متفکران داخلی و خارجی است در خصوص مسائل عمده مبتلا به جوامع شرقی از ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، اعتقادی و هدف اصلی، گزینش آثاری است که به طور مستقیم حوزه دینی و سیاسی مشترک و یا مرتبط با شرق، به خصوص خاورمیانه و بالخصوص اسلام و ایران را دربر می گیرد. بدیع و تحقیقی بودن آثار تألیف یا ترجمه شده، شرط اساسی در این گزینش است. انتخاب، سفارش، تألیف، ترجمه و تدوین این مجموعه، زیر نظر آقایان محمد دهمدشتی اخوان و دکتر پیمان متین صورت می گیرد.

پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت

(از رنسانس و آغاز انقلاب علمی تا فردریک شلایر ماکر)

نوشته

جواد فیروزی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۴

فیروزی، جواد
پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت: از رنسانس و آغاز انقلاب علمی تا فردریک شلایر ماکر / تألیف
جواد فیروزی . - تهران : امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۱۴۸ ص.

ISBN 964-00-1000-6

عنوان دیگر: پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.
کتابنامه.
نمایه.

چاپ اول: ۱۳۸۴.

۱. مسیحیت - کلام. ۲. مسیحیت - کلام - تاریخ. ۳. شلایر ماکر، فریدریش، ۱۷۶۸ - ۱۸۳۴ م.
Schleier Macher, Friedrich. الف. عنوان.

۲۳۰ / ۱۱

۹ پ ۹ ف / ۱۱۸ BR

م ۸۴-۱۰۶۵۶

کتابخانه ملی ایران

پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت



۰۰۲۳۰۴۵۲ شابک ۶-۱۰۰۰-۹۶۴-۰۰۰ بهاد ۱۷۰۰۰ ریال



پیدایش الاهیات نوین در مسیحیت

تألیف: جواد فیروزی

چاپ اول: ۱۳۸۴

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-1000-6

شابک ۶-۱۰۰۰-۹۶۴-۰۰۰

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	۹
فصل اول	
الاهیات سنتی مسیحیت.....	۱۵
۱- قرون وسطی.....	۱۵
۲- رنسانس.....	۲۱
فصل دوم	
پیش درآمد الاهیات نوین.....	۲۷
۱- دیدگاههای علمی.....	۲۷
۲- اصلاحات دینی.....	۳۱
۳- دیدگاههای فلسفی.....	۳۷
فصل سوم	
آغاز دوره مدرن و پیدایش الاهیات نوین.....	۴۵
۱- نگاهی به روشنگری آلمان و دوره پس از آن.....	۴۹

۴۹	 ظهور دیانت عقل
۵۴	 کریستین تومازیوس
۵۶	 کریستین ولف و جی. اس. زملر
۵۹	 رایماروس
۶۳	 لسینگ
۷۴	 ۲- فروپاشی الاهیات طبیعی
۷۵	 روسو
۷۸	 هیوم
۸۰	 کانت
۸۹	 ۳- جنبش ضد روشنگری در آلمان

فصل چهارم

۹۹	 شلایر ماخر و پیدایش الاهیات نوین
۱۳۵	 گاه‌شماری زندگی شلایر ماخر
۱۳۹	 منابع
۱۴۳	 نمایه

پیشگفتار

اگر بگوییم که در طول تاریخ انسان، دین همواره اصلی ترین دغدغه بوده است، سخن به گزاف نگفته ایم. نکته مهم در اینجا درک و دریافت تفاوت در شیوه دینداری است. انسان سنتی و غارنشین بی تردید انسانی مذهبی بوده، یعنی توجهش در زندگی به گونه ای معطوف به عالم بالا و زندگی پس از مرگ بوده است. او علاوه بر جهان محسوس و مادی پیرامون خویش به تأثیر موجودات قادری فراتر از حس و تجربه شخصی معتقد بوده و عملاً برای ارتباط با آنها و یا کسب رضایشان فعالیتهایی ملموس انجام می داده است. انسان مدرن نیز بی تردید دیندار و مذهبی است؛ دین گرچه سنگرهای گذشته را از دست داده، ولی در دل همه انسانها هنوز نقطه ای روشن و جایگاهی استوار دارد.

هدف این کتاب نه اثبات مدعای نخست است و نه سخن گفتن از دیانت انسان کنونی؛ بلکه بیشتر، آن است تا چگونگی چرخش مفاهیم دینی و الاهیات را از سنتی به مدرن باز نماید. در این مورد سخن بگویم که چه موقع و چگونه الاهیات دوره مدرن شکل گرفت و بر آن است تا نقطه آغازین این تحول را بر ملا سازد؛ با پرهیز از پیشداوری و تحلیل. کار ما توصیف وقایعی است که به آن تحول بزرگ منجر شده است. زاویه ای که از آن، به این چرخش و تغییر می نگریم، علمی - فلسفی است. عوامل اجتماعی و

اقتصادی مؤثر بر این تحول، موضوع تحقیقی دیگر قرار می‌گیرد. سرچشمه این تحول، علم است، یعنی علم تجربی و از آن میان فیزیک و ستاره‌شناسی. علم با تحول بنیادین خود فلسفه را متأثر کرد و پژوهش‌های آن تأثیر، بر الاهیات تأثیر نهاد.

علم نخستین، بیشتر بر فلسفه تراشی و فرضیه سازبهای تجربیدی ذهنی استوار و بشدت با وهم و تخیل عالمان، آمیخته بود و برای تجربه و آزمایشگاه و مشاهده محسوس و علمی، جایگاهی نمی‌شناخت. در آن دوره علم تجربی با پیشفرضهای متافیزیکی و دینی همراه بود و نمی‌توانست به تنهایی نتیجه هیچ پژوهشی را روشن سازد. در این میان، جهان‌نگری دینی مفروضات فلسفی و علمی‌اش را بر علم تحمیل می‌کرد. در واقع در حیات بشر دوره‌ای پدید آمده بود که عیار هر فرآورده‌ای اعم از علمی یا فلسفی در بازار دین عیان و آشکار می‌شد. هیچکس نمی‌توانست یافته‌های شخصیش را آزادانه بیان کند. در آن دوره دانشمندان تجربی جسارت ایستادگی در برابر اصول دینی را نداشتند و اگر ذهن خود را از سیطره دین می‌رهانیدند، دستگاههای رسمی دینی به آنها اجازه عرض اندام نمی‌دادند. این بود که دین در آن دوره تقریباً ۱۰۰۰ ساله از جنبش و تپش باز ماند و در پی خویش علم و فلسفه را در یخبندان رکود و جمود به رخوت کشاند. تغییر فکر و تنوع نظر، ضد ارزش شمرده و با برچسب بدعت از صحنه رانده می‌شدند. آنچه مقبول و مطابق اراده و نظر کلیسا بود، ثبات فکر و یکسانی اندیشه‌ها بود. اجتماعهای آن دوران، با خشکسالی علمی دست به گریبان بود. علم هم اگر یافت می‌شد، حق انحصاری روحانیان دین بود. شیوه متداول آن زمان، رونویسی کتابها و منابع بود. کتابها فقط در دست عده‌ای معدود می‌چرخید و بندرت در چرخه‌ای آزاد دست به دست می‌شد. مقدسان مقرب، به کتابها مراجعه می‌کردند و سپس محتوای آنها را برای عامیان بی سواد تفسیر می‌کردند. آثار برجسته علمی که نوعاً متعلق به یونان و بندرت مربوط به قرون وسطی بود، برای مردمان ناشناخته بود و اگر کسی هم نام اثری را می‌دانست و می‌توانست آن را بخواند و بفهمد، با مشکل آزادی بیان روبرو می‌شد. مبانی فهم قرن‌ها دست نخورده باقی ماند. اما رفته رفته انحصار شکست و یخها رو به

ذوب شدن نهاد. عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، از سلطه کلیسا کاست. فرصتهای استثنائی و نادری پدید آمد. در این میان نوابغی به عرصه آمدند و از فرصتهای اندک و گذرا، بیشترین بهره را برگرفتند. این دوره طلایی با تولد بزرگمردانی همچون کپرنیک و کپلر آغاز شد و یافته‌های آنها بود که برداشتهای علمی و از آنجا، دیدگاههای دینی مبتنی بر آنها را تغییر داد. در پژوهش حاضر با این تحولات به اختصار آشنا خواهیم شد.

آغاز الاهیات مدرن مسیحیت به دوره روشنگری سده هجدهم باز می‌گردد. در عصر روشنگری، الاهیات مسیحی دستخوش انقلاب و تحولی شگرف شد (درست در جایی که این انقلاب فکری در مسیحیت آغاز می‌شود، پژوهش حاضر به پایان راه خویش می‌رسد). در آن دوره، مسیحیت بشدت تحت تأثیر کشفيات سکولار درباره جهان، جامعه و فرد قرار گرفت. دلیل عمده ما بر این مدعا آن است که نخستین سیستم الاهیاتی مسیحیت پس از رنسانس و انقلاب علمی و حتی پس از نهضت اصلاح دینی، در این زمان (پایان قرن هجدهم) شکل گرفته است. پیش از آن، تنها اظهار نظرهایی پراکنده در آثار فلسفی فیلسوفانی همچون کانت و دیگران وجود داشت که نظریه‌پردازیهایی در توصیف دین بود. الاهیات جدید به معنای اخص نخستین بار با تلاش متألّهی آلمانی پدید آمد: فردریک شلایرماخر.

به هنگام کاربرد واژه مدرنیته، مدرنیسم یا «دوره مدرن» پرسشهایی پدید می‌آید. در واپسین دهه‌های سده بیستم، مسایلی درباره طلوع و غروب مدرنیته طرح شد. به اعتقاد گروهی از دانشمندان، اکنون در عصر پست مدرن زندگی می‌کنیم، یعنی دوره‌ای که وجه بارزش تشکیک و تردید در مبانی و ارزشهای مدرنیته است. این گروه، باورها و مشروعیت مدرنیته و دوره روشنگری را نمی‌پذیرند. از دیگر سو متخصصان هنر و ادبیات، پیدایش مدرنیسم را ناشی از انقلابی می‌دانند که در آغاز قرن بیستم با جنبش کوبیسم^۱ پیکاسو^۲، دادائیسم^۳ و سوررآلیسم و در ادبیات با آثار جیمز جویس^۴، و اثر

1- Cubism

2- Pablo Picasso (1881-1973)

3- Dadaism (1915-1922)

4- James Joyce (1882-1941)

مهم تی. اس الیوت به نام سرزمین هرزه^۱، پدید آمد. از این منظر، مدرنیته گرچه جریانی نوپا و موقتی است، در رساندن بشر به دوره پست مدرن، نقش مهمی ایفا کرده است. در توصیف مدرنیته به دیدگاههای دیگری نیز بر می‌خوریم. در میان مورخان، عده‌ای تاریخ پیدایش مدرنیته را به سده پنجم میلادی می‌رسانند. به گمان اینان آغاز مدرنیته زمانی است که واژه لاتین «Modernus» برای توصیف عصر نوین مسیحیت در تمایز از الحاد رومی به کار گرفته شد. این واژه در توصیف رنسانس و پیدایش آثار پترارک نیز به کار رفته است. پس از آن در بیان تجدد برخاسته از صنعت چاپ، پیدایش و رشد طبقه متوسط، پدیدار شدن کاپیتالیسم، پیدایش سیستم ملت - دولت، و مفهوم وجدان فردی لوتر در برابر اقتدار سنت، به این واژه بر می‌خوریم. در حقیقت باید پذیرفت که مدرنیته پدیده پیچیده‌ای است؛ پیچیده‌تر از آنکه بتوان تعریف سهل و ساده‌ای از آن به دست داد. مدرنیته را باید همچون فرایندی تاریخی شناخت؛ به مثابه فرایندی متنوع و متکثر و بسیار دور از تحلیلها و توصیفهای تک عاملی. مدرنیته مفهومی نسبی است و بیشتر در جایی معنا و مفهوم می‌یابد که دیدگاههای سنتی و قدیم‌تر در برابر نظریه‌های تازه‌تر مرعوب می‌شوند و به زانو در می‌آیند و یا دست کم تعبیری نو می‌یابند. امروزه در جامعه‌شناسی مدرن با نوعی کالبدشکافی جدید سنت مواجه می‌شویم که تعبیر پیشین را در تعریف سنت، صیقل می‌زند و سنت را در معنایی نوین به کار می‌برد.

الاهیات مدرن با پیدایش رمانتیسیسم نیز همراه است. در آن دوره، مدرن را در برابر سنتی و آنچه متعلق به گذشته است به کار می‌بردند. فردیش شلگل^۲ و دیگران از پیدایش روح جدید در ادبیات و در احساس آدمی سخن می‌گفتند. آنچه مدرن خوانده می‌شد در برابر مفاهیم کلاسیک قرار می‌گرفت. این خود بوضوح گویای آن است که آنچه در دوره‌ای مدرن بوده است، زمان دیگری از دور خارج و سنتی خوانده می‌شود. در پیدایش الاهیات مدرن، نهضت اصلاح دینی، نقشی موقت دارد زیرا به تعبیر ارنست

1- T.S. Eliot (1888-1965)- *The Waste Land*

2- F.Schlegel (1772-1829)

ترولتش^۱، ادامه قرون وسطی محسوب می‌شود. ترولتش نهضت اصلاح دینی را «جوانه زدن دوباره» قرون وسطی می‌شمرد. البته در ادامه روند تحول و آنگاه که اصلاح دینی با پدیده‌های عصر روشنگری و انقلاب عقلی و اجتماعی آن دوران مواجه شد، تأثیر خود را بر جا نهاد.

مسیحیت در مواجهه با تحولات آن زمان، پاسخهای متفاوتی ارائه داد. اولین پاسخ، تسلیم محض در برابر جریانهای سکولار و سازش دادن تفکر و نهادهای خود با عقاید مدرن بود. واکنش دوم مقاومت همه جانبه در مقابل هجوم مدرنیته و لیبرالیسم بود. این برخوردها را می‌توان در جنبشهای قرن نوزدهم نظیر جنبش آکسفورد و اسکولاستیک جدید در کاتولیسیسم و الاهیات پریستون دید. واکنش سوم، بر آن شد تا بخش عمده تفکر سنتی مسیحیت را حفظ و مطابق نیازهای روز تفسیر نماید. آنچه در این پژوهش نمود عینی‌تری دارد، همین پاسخ سوم است.

از نظر مورخانی نظیر ترولتش عوامل سازنده دنیای مدرن بدین قرار است: پدید آمدن حکومت سکولار که در تقابل با کلیسا، بر حقوق خویش پافشاری می‌کرد و قوانین، نظام قضایی و نهادهایی متناسب با نیازش بنا می‌نهاد تا خود را از سلطه کلیسا برهاند. این تمایل با انقلاب امریکا و فرانسه پایه گذاری شد. در این دوره، کلیسا بتدریج و بی‌وقفه، از قدرت و نفوذ سیاسی‌اش محروم می‌شد. به همراه آن، کاپیتالیسم اقتصادی سکولار نیز با سرعت فزاینده‌ای بساط خود را می‌گسترده و علوم طبیعی متناسب با نظام سکولار، تکنولوژی نوینی را به ارمغان می‌آورد. از همه مهم‌تر این عامل بود که سیاست، اقتصاد، هنر و علم، همه و همه باور و پذیرش فردگرایی خود مختارانه و آزادی آحاد و گروههای اجتماع را برای گزینش، تحلیل، آزمایش و پرسش به رسمیت می‌شناختند. در دوره قرون وسطی فرهنگ، چه در بعد نهادهای دینی و چه از نظر اخلاقی در جنبه اقتدار کلیسا بود. فرهنگ مدرن به تقابل با این سلطه برخاست و آنچه را از بیرون بر انسان تحمیل می‌شد بشدت نفی نمود.

تقویت استقلال فردی و پیامدهای منطقی آن، باعث رشد فزاینده دنیاگرایی و تمایل بیشتر به زندگی این جهانی شد و پیشرفتهای دنیوی ملاک و معیار تمامی کنشهای فردی و جمعی قرار گرفت. معنای این سخن آن نیست که مدرنیته مساوی با پیروزی فراگیر معرفت سکولار است. بلکه بدین معناست که مسیحیت رشد یافته در دامن عصر مدرن و در واکنش به اقتضاهای آن، با مسیحیت پیش از آن یعنی مسیحیت سده هفدهم فرقههای فارقی داشت. خواننده، با مطالعه این نوشتار، به صحت این مدعا پی خواهد برد.

از دوره روشنگری به بعد که مبانی عمده مسیحیت دستخوش نقادی شد، بتدریج نوعی بی تفاوتی نسبت به دین رواج یافت و رفته رفته تقویت شد. مفاهیمی از قبیل امکان وقوع معجزات، نظریه وحی، اعتقاد به گناه ذاتی، مسئله شرور، تفسیر کتاب مقدس و منزلت آن، هویت عیسی مسیح، و مسائلی از این قبیل در بوته نقد قرار گرفت. رمانتیسم، مارکسیسم و پروتستانیسم لیبرال از مهم ترین جنبشهایی بودند که پس از روشنگری، الاهیات را بشدت متأثر ساختند. در سده بیستم با تنوع فراوانی از جنبشهای دینی و مکتبهای الاهیاتی مواجه می شویم که می توان همه آنها را تحت عنوان بسیار کلی «مدرن» دسته بندی کرد. در این میان مکتب بارت، بونهافر و تیلیخ از همه برجسته تر است. بحث درباره هر یک از این مکتبها موضوع چند تحقیق علمی است. بدرستی معلوم نیست که الاهیات در آینده چه راهی خواهد پیمود. آیا اقتدار گذشته اش را باز خواهد یافت؟ تنها گذشت زمان قادر است پاسخ این پرسش را عیان سازد. مسلم آن است که دین گرچه ضعیف شود هرگز ریشه کن نخواهد شد.



در فراهم آمدن نوشتار حاضر به این افراد وامدارم: استاد محترم آقای محمد مجتهد شبستری؛ استاد محترم آقای دکتر فتح الله مجتبابی برای رفع پاره ای ابهام ها؛ آقایان دکتر مجتبی زروانی و دکتر بهزاد سالکی برای در اختیار نهادن منابع ارزشمند؛ و سرانجام همسر گرامیم به خاطر کمکهای بی دریغش.